

علل ظهور و تکوین گروه‌های تکفیری در جهان اسلام، از تقابل زندگی قبیله‌ای با مدنیت تا تقابل سنت با مدرنیته؛ مطالعه موردی: خوارج و داعش

حمید نساج^۱ - نصیبه عبدی‌پور^۲ - پرویز جمشیدی مهر^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۹/۹ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۲۱

چکیده

جهان اسلام در دهه‌های اخیر بیش از هر زمان دیگری با رشد اندیشه‌های تکفیری مواجه است. وهابیت در عربستان، سپاه صحابه در پاکستان، القاعده و داعش در بخش‌های زیادی از خاورمیانه ظهور کرده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهند که گروه‌های تکفیری پدیده نوظهوری نبوده و در واقع امتداد فکری و زمینه‌ای خوارج هستند. جهان اسلام از نخستین دهه‌های پیدایش به سه جریان کلی اهل سنت، شیعه و خوارج تقسیم شد و این تقسیم‌بندی کلان هنوز صادق است. گروه‌های تکفیری هم به لحاظ اصول فکری و هم به لحاظ زمینه‌ها و بسترهای پیدایش به خوارج شباهت دارند. تکفیر گسترده دیگران، بی‌توجهی به مقتضیات زمان و مقاومت در برابر تکثر و تغییر، نص‌گرایی افراطی و عدم توجه به عقل‌گرایی، خشونت و نگاه انحصاری به توحید؛ برخی از موارد تشابه در اصول فکری و رفتاری است. افول سنت قبیله‌ای، واکنش به تعدد و تکثر قرائت‌ها از اسلام و مقاومت در برابر مدنیت نوظهور اسلامی مهمترین بسترهای پیدایش خوارج هستند. به نظر می‌رسد ظهور داعش نیز، واکنشی سخت به هجوم دنیای مدرن و افول زندگی سنتی می‌باشد؛ در این پژوهش از نگاه تاریخی - تحلیلی و روش مقایسه‌ای استفاده شده و از چارچوب هویت مقاومت و بنیادگرایی امانوئل کاستلز بهره نظری برده شده است.

واژگان کلیدی: داعش، خوارج، تکفیر، سنت قبیله‌ای، مدنیت اسلامی.

h.nassaj@ase.ui.ac.ir
abdipour@yahoo.com
parvizjamshidi197@yahoo.com

۱. استادیار علوم سیاسی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)
۲. کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی
۳. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

مقدمه

امید می‌رفت که هزاره سوم میلادی، هزاره صلح، گفتگو و مدارا باشد اما ظهور و پیدایش جریان‌های تکفیری و به خصوص داعش در سال‌های نخستین از دهه دوم این هزاره، بهت و حیرت جهانی را به دنبال داشت؛ مهمترین تجلی خارجی تفکر گروه داعش را می‌توان بی‌اعتنایی و بی‌اعتباری مفهوم انسانیت دانست. جان آدمیان بی‌مقدار شمرده شده و به اندک بهانه‌ای به وحشیانه‌ترین شیوه سلب می‌شود. سال‌ها بعد از لغو برده‌داری گروهی به نام دین، برده‌داری و کنیزفروشی را در دستور کار قرار دادند؛ دهشت و بهت ناشی از ظهور داعش بی‌واسطه و به سرعت در خدمت پروژه اسلام‌هراسی درآمده و ترس از اسلام را در اذهان و فضای رسانه‌ای رسوخ داده است؛ در این نوشتار تلاش می‌شود از سطح تحلیل‌های مبتنی بر رویدادها و حوادث فراتر رفته و با نگاهی ژرف‌اندیشانه به ریشه‌های فکری داعش توجه شود؛ پرسش این نوشتار آن است که آیا جریان داعش، جریانی نو ظهور در تاریخ اسلامی است و یا پیشینه تاریخی نیز دارد؟ و زمینه‌های پیدایش چنین جریانی چیست؟ فرض این نوشتار آن است که داعش گرچه نامی جدید است اما در مجموع جریانی مسبوق به سابقه است و به لحاظ فکری و ساختارهایی که پیدایش آن را موجب شده‌اند نه تنها با مذاهب سنی و شیعه قرابت فکری ندارد بلکه بیشترین ارتباط و همبستگی را با فرقه خوارج داشته و دارد. همچنین بستر و زمینه‌های پیدایش داعش با خوارج شباهت دارد.

در زمینه داعش پژوهش‌های متعددی انجام شده است که ذکر آنها و بررسی تفصیلی پیشینه تحقیق از مجال و فرصت این نوشتار خارج است اما به طور مشخص به دو مقاله که به فرضیه این مقاله ناظر هستند، اشاره می‌شود. محمد محمودیان در مقاله‌ای با موضوع "تأثیر اندیشه‌های نوسلفیسم بر روند فکری و ایدئولوژیک القاعده"؛ بر دلایل ظهور القاعده از منظر فکری - اعتقادی اشاره می‌کند. نامبرده معتقد است که فرآیند فکری - ایدئولوژیک القاعده از اندیشه‌ها و آرای مکتب نوسلفی به همراه عملکرد و نقش عنصر خارجی (امریکا) تأثیر پذیرفته است. در همین ارتباط ابراهیم برزگر در مقاله‌ای با موضوع "مجرای فهم تکفیری‌ها: مشابهت‌های تکفیری‌ها و خوارج"؛ به شباهت‌های اعتقادی، اخلاقی و رفتاری خوارج با تکفیری‌های نو می‌پردازد. وی معتقد است این سه ویژگی باهمدیگر تأثیرپذیری و تأثیرگزاری متقابل دارند و در نهایت تأثیرات رفتارها بر اعتقادات چشمگیرتر است (برزگر، ۱۳۹۳: ۱۴۹). تفاوت مقاله فعلی با مقاله‌های مذکور؛ بررسی گسترده‌تر در بازه زمانی وسیع‌تر به همراه نگاه جامعه‌شناختی به زمینه‌های اجتماعی

شکل‌گیری تکفیری‌ها و تأثیر دگرگونی‌ها و تحولات عصر مدرن در پیدایی آنان می‌باشد. در زمینه پیدایش خوارج نیز پژوهش‌هایی از منظر جامعه‌شناسی انجام شده است. به‌عنوان مثال احمد پاکتچی در مقاله‌ای با عنوان "نظام قبیله‌ای و خاستگاه نخستین خوارج" در پژوهشنامه علوم انسانی به تاثیر عواملی مانند اتحاد میان قبایل، اختلاف در هسته مرکزی قبیله. در پیدایش خوارج می‌پردازد (پاکتچی، ۱۳۸۵: ۹۹). در مقاله دیگری سید جعفر مرتضی عاملی؛ با موضوع پیدایش خوارج، علت‌هایی مانند فقر فرهنگی، دشمنی با قریش، دستیابی به اهداف دنیوی را در پیدایش خوارج مؤثر می‌داند. اما این پژوهش بر عوامل مشترکی که خوارج و داعش را پیوند می‌دهد، تاکید دارد. روش تحقیق مقایسه‌ای و شیوه گردآوری داده‌ها کتابخانه‌ای است. در ابتدا اصول فکری و علل پیدایش و زمینه‌های ظهور خوارج تحلیل شده و سپس با اصول فکری و شرایط پیدایش گروه‌های تکفیری نوین همچون داعش مقایسه می‌شود.

ذکر این نکته ضروری است که این پژوهش بر این اصل مهم حاکم بر علوم اجتماعی که پدیده‌های اجتماعی چندوجهی و چندعاملی هستند، تاکید دارد و از این رو این نوشتار نباید به معنای نادیده انگاشتن دیگر عوامل از جمله مساله عنصر خارجی در پیدایش داعش و گروه‌های تکفیری نوین تفسیر شود.

چارچوب نظری

برای فهم نحوه کنش جریان‌های بنیادگرا همچون داعش و ریشه فکری آنها، چارچوب نظری امانوئل کاستلز انتخاب شده است. کاستلز هویت را در صورتی که صحبت از کنشگران اجتماعی باشد، فرآیند معناسازی بر اساس یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه بهم پیوسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی می‌داند که بر منابع معنایی دیگر اولویت داده می‌شود (کاستلز، ۱۳۸۵: ۲۲). کاستلز میان سه دسته هویت تمایز ایجاد می‌کند که نوع دوم از این هویت‌ها با بنیادگرایی گروه‌های تکفیری قرابت دارد.

۱- هویت مشروعیت‌بخش: این نوع که توسط نهادهای غالب جامعه ایجاد می‌شود تا سلطه آنها را بر کنشگران اجتماعی گسترش دهد و عقلانی کند.

۲- هویت مقاومت: این هویت به دست کنشگرانی ایجاد می‌شود که در اوضاع و احوال یا شرایطی قرار دارند که از طرف منطبق سلطه بی‌ارزش دانسته می‌شود و یا داغ ننگ بر آن زده می‌شود. از همین روی سنگرهایی برای مقاومت و بقا بر مبنای اصول متفاوت یا متضاد با اصول

مورد حمایت نهادهای جامعه ساخته می‌شود.

۳- هویت برنامه‌دار: هنگامی که کنشگران اجتماعی با استفاده از هرگونه مواد و مصالح فرهنگی قابل دسترسی، هویت جدیدی می‌سازند که موقعیت آنان را در جامعه از نو تعریف می‌کند و به این ترتیب در پی تغییر شکل کل ساخت اجتماعی هستند، این نوع هویت تحقق می‌یابد. مصداق این هویت مثلاً وقتی است که فمینیسم، مردسالاری را به چالش می‌کشد (کاستلز، ۱۳۸۵: ۲۴).

همان‌طور که اشاره شد فرضیه این پژوهش آن است که جریان‌ات بنیادگرا همچون داعش در بستری از مقاومت در حال ساخت هویتی خاص از نوع هویت مقاومت برای بقای حیات سستی در برابر جریان‌ات مدرن هستند؛ گرچه نظریه کاستلز نظریه نوینی است ولی همانگونه که خود اشاره کرده است بنیادگرایی دینی امری تاریخی است و شواهد تاریخی نشان می‌دهد که شبیه همین مقاومت از سوی خوارج برای ایستادگی در برابر از دست رفتن نوع حیات قبیله‌ای و ساده پیش از امپراتوری اسلامی دیده می‌شود.

پیدایش خوارج

گرچه برخی گزارش‌های تاریخی، تاریخ پیدایش خوارج را زمان پیامبر (ص) می‌دانند که در میانه تقسیم غنایم جنگی توسط پیامبر اسلام، شخصی به نام حرقوص بن زهیر، ایشان را در مورد چگونگی تقسیم غنایم متهم کرد اما باید ریشه پیدایش خوارج به عنوان یک جریان سیاسی را در اواخر حکومت عثمان و به خصوص در جریان قتل وی جستجو کرد (مفتخری، ۱۳۸۵: ۲۷).

شهرستانی در کتاب *الملل و النحل* درباره خوارج می‌نویسد که آنها بر دوری از علی (ع) و عثمان اتفاق کرده و فرقه‌های بزرگ آنان را هشت طایفه می‌داند: محکمه، ازرقه، نجدات، بیهسیه، صفریه، عجارده، اباضیه و ثعالبه (شهرستانی، ۱۳۶۲: ۱۴۶). مشهورترین دیدگاه آن است که خوارج در نیمه قرن نخست هجری و به طور مشخص در جنگ صفین پدید آمدند. با پذیرش حکمیت و پایان جنگ، خوارج با نتیجه آن مخالفت کردند و شکافی بارز در لشکر امام علی (ع) به وجود آمد. در مسیر بازگشت سپاه به کوفه، گروهی که در حدود دوازده هزار نفر بودند از سپاه ایشان جدا شدند و به خوارج معروف شدند (مفتخری، ۱۳۸۵: ۳۰). داود فیرحی (۱۳۷۸)، در کتاب *قدرت، دانش و مشروعیت* به خوبی نشان داده است که ریشه پیدایش خوارج به نزاع‌های قبیله‌ای میان یمنی‌ها و غیریمنی‌ها در لشکر امام علی (ع) باز می‌گردد. در ابتدای پیدایش خوارج، کوفه و بصره پایگاه اصلی آنها بود اما با گذشت زمان و آرام آرام به حاشیه‌های تمدن اسلام رانده شدند.

با گسترش دایره خوارج، افرادی از گروه‌های مختلف به آنها اضافه شدند که می‌توان به گروه‌هایی مانند عجم، موالی، بردگان، اراذل و اوباش، دزدان، قاتلان تحت تعقیب و مانند آن اشاره کرد (مرتضی عاملی، ۱۳۸۴: ۴۶۸-۴۴۴). علی‌رغم پیدایش این تنوع در خوارج، در این باور مشترک بودند که خلفا از حقیقت اسلام عدول کرده‌اند و نابودی این حکومت‌ها ولو با ترور، بر هر مسلمانی واجب است. جنگ و گریز خوارج با حکومت با توجه به عوامل جغرافیایی و جمعیتی و گروه‌بندی‌های اجتماعی متمایل به خوارج که عمدتاً از میان اعراب بدوی صحراگرد بودند، از یکسو و نبود چارچوب نظری منسجم و اشخاصی که بتوانند آن را قوام دهند و مورد وثوق اهل خوارج قرار گیرند از دیگر سو، به ناپایداری آرا و کمرنگ بودن آن منجر شد (قادری، ۱۳۸۸: ۶۱). به گفته خوارج، خلافت باید به نحوی سازمان یابد که جامعه مسلمانان با حقوق مساوی یک جامعه دینی را تشکیل دهند و در این جامعه تفاوتی از لحاظ فقیر و غنی وجود نداشته باشد. همین ویژگی اعتراضی خوارج سبب شد با آنکه در ابتدا منشأ عربی داشت، اما در پایان قرن هفتم، گروه‌های مخالف خلافت از جمله ایرانیان به آنها پیوسته و برای از بین بردن خلفای عباسی با خوارج هم پیمان شده و در نتیجه از قرن هشتم و نهم میلادی سیستان در حاشیه تمدن اسلامی و به دور از مرکز به کانون اصلی فعالیت آنان مبدل شد (بهمنی، ۱۳۵۸: ۴۲-۴۱).

اصول فکری خوارج

هسته اصلی فکری خوارج: برداشت انحصاری از توحید

به لحاظ نگرش سیاسی، شعار "لا حکم الا للهِ: حکم جز از آن خداوند نمی‌باشد" را می‌توان هسته اصلی تفکرات خوارج دانست. امام علی (ع) در نقد کج فهمی خوارج از آیه «لا حکم الا للهِ» که خوارج از آن استفاده می‌کردند، فرمودند (کَلِمَةُ حَقِّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ. نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ.....) کلمه حق می‌گویند و معنی باطل از آن می‌جویند. برآستی که حکمی نیست مگر برای خداوند و لکن خوارج می‌گویند: امارت مردمان را تنها خدا باید؛ یعنی در جای وی کسی نباید فرمانروا باشد. در حالی که مردمان را (از بین ایشان) حاکمی باید چه دست به نیکویی گشاید و چه زشتی از او به هم آید (نهج البلاغه، خ ۱۰۲: ۴۰)

امام از نظر خوارج

در نخستین فرقه خوارج که به دنبال ماجرای حکمیت در جنگ صفین پدیدار شدند و به

فرقه "حروریه" مشهور شدند، مخالفت جدی با اصل حکومت و ضرورت وجود امام دیده می‌شد اما بنا به اقتضائات عملی، پایبندی به شعار تحکیم دیری نپایید و با گذشت زمان از هواداران تحکیم به شکل مطلق و عدم پذیرش امام کاسته شد و تعداد خوارجی که حکومت و به تبع آن امامت را نفی می‌کردند کاهش یافت. در میان گروه‌های خوارجی، "ازارقه" مهمترین گروه خوارجی‌ای بودند که همچنان امامت را نفی می‌کردند؛ اما بیشتر خوارج به پذیرش مشروط امام معتقد شدند. شرط امام خوارجی این بود که وی مرتکب گناه کبیره نشود. خوارج وظیفه خود می‌دانستند با امامی که مرتکب گناه کبیره شود جنگ کنند و لذا نظریه استیلا را قبول نداشتند؛ از این رو، معمولاً خوارج جزء شورشیان زمانه خود بودند. آنان در باب انتخاب امام می‌توانستند به روش‌ها و نظریه‌های اجماع، شورا و استخلاف رجوع کنند، ولی نظریه استیلا با بنیاد نظری آنها تعارض داشت (قادری، ۱۳۸۸: ۶۳-۶۱). از نظر خوارج تنها یک معیار برای احراز مقام امامت و رهبری وجود دارد و آن عبارت است از فضیلت. این معیار این اندیشه را القا می‌کند که امام در هر عصری عموماً شخصی است که در آن زمان صالح‌تر از دیگران است و به اصطلاح افضل است. فضیلت هیچ ارتباطی با نژاد یا قبیله ندارد (کرون، ۱۳۸۹: ۱۱۵).

تکفیر: خوارج گناهکاران را کافر خوانده و هر گناهی موجب کافر شدن می‌شود. از نظر آنها اجتهاد اگر به خطا رود، گناه محسوب می‌شود (ابوزهره، ۱۳۸۴: ۱۱۱). تکفیر به معنای پوشاندن و پنهان داشتن است و در اصطلاح جاری به معنی کافر دانستن کسی یا نسبت کفر دادن به مسلمانان است. مسلمانان هم، از نظر فقهی، مسائل علمی و فروع دین، مذاهب و روش‌های مختلفی پیدا کردند و به فرقه‌های مختلفی همچون جعفری (دوازده امامی) زیدی، حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی تقسیم شدند. موضوع قابل بحث این است که در تاریخ جهان اسلام برخی از این فرقه‌ها به تکفیر بقیه پرداخته و آنها را خارج از دایره شمولیت اسلام دانسته‌اند (پورامینی، ۱۳۹۲: ۲۳-۲۰). مهمترین گروه تکفیری در سده‌های نخستین اسلامی، گروه خوارج بودند. بسیاری از فرقه‌های خوارج، کسی را که مرتکب یکی از گناهان کبیره می‌شد تکفیر می‌کردند (پورامینی، ۱۳۹۲: ۲۵). به عبارتی، خوارج نخستین مسلمانانی بودند که به گونه‌ای گسترده و نظام‌مند با مساله تکفیر درگیر شدند. آنان خود را تنها مومنان راستین می‌پنداشتند. از نظر خوارج دیگر مسلمانان، کافرانی بودند که باید کشته و یا به بردگی گرفته شوند و خوارج حق داشتند که آنان را هدف حمله‌های بی‌امان خود قرار دهند و تا می‌توانند آنان را به قتل برسانند و اموالشان را غارت کنند، درست به همان گونه که با کافران ساکن در آن سوی مرزها رفتار می‌شد. خوارج معتقد بودند به جز

خویش، ازدواج با دیگر مسلمانان جایز نیست و حتی نمی‌شد چیزی از آنان به ارث برد، غذایشان را خورد، برای رستگاریشان دعا کرد و با آنان همان روابطی را برقرار کرد که با هم‌کیشان می‌توان داشت، زیرا آنان از اعضای جماعت مومنان محسوب نمی‌شدند. بدتر اینکه، از نظر برخی از گروه‌های خوارج، مومنان نمی‌توانند در جمع مسلمانان عادی زندگی کنند و در صورت امکان باید دست به هجرت بزنند و در سرزمینی ساکن شوند (کرون، ۱۳۸۹: ۶۴۵).

فلاسفه نیز در زمره مهمترین گروه‌هایی بودند که با تکفیر روبرو شدند به‌عنوان مثال امام محمد غزالی فتوا داد با اینکه در دوری از حقانیت و نزدیکی به آن، میان فلاسفه قدیم و متاخر تفاوت بزرگی وجود دارد، ولی همه اصناف متعدد آنها با کفر و الحاد قرین می‌باشند. پس تکفیر آنها واجب است و مسلمان‌های پیرو فلسفه ایشان، مثل ابن سینا، فارابی و دیگران را باید تکفیر کرد. همچنین او در مورد "باطنیه" کتابی مستقل نگاشت و آنها را تکفیر کرد. بغدادی در کتاب *الفرق بین الفرق* تصریح می‌کند که نمی‌توان پشت سر معتزله، امامیه، زیدیه، خوارج و جهمیة نماز خواند، از گوستی که آنها ذبح کرده‌اند نمی‌توان خورد و با آنها نباید ازدواج کرد. همچنین معتزله با وجود اشتها به روشنفکری و عقل‌گرایی، همین که در دستگاه خلافت قدرت می‌یابند غائله محنت را به پا می‌کنند و افراد را به جرم اعتقادشان به محاکمه می‌کشند و به خاطر همین دیدگاه‌های تند، افراطی و انحصارگرایانه است که در طول تاریخ جنگ‌های تعصب‌آمیز مذهبی، هزاران انسان را به خاک و خون می‌کشند (کامرانی، ۱۳۸۲: ۳۰۰).

پیدایش گروه‌های تکفیری جدید: القاعده، طالبان، داعش

روایت سیاسی و روابط بین‌المللی از پیدایش گروه‌های تکفیری در جهان اسلام با اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی آغاز می‌شود. با شروع اشغال این کشور در ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ توسط نیروهای ارتش شوروی موجی از تعاطف و همدلی میان جوانان اهل سنت برای کمک به هم‌آیینان خود آغاز شد. واژه جهاد و پاسخ دعوت به جهاد نزد اهل سنت که بیشتر اهل حدیث و ظاهر متون مذهبی هستند، از تقدس خاصی برخوردار است. طالبان که طلبه‌های مذهبی تحصیلکرده در پاکستان و نزدیک به وهابیت بودند، زمینه را برای ورود به افغانستان مهیا دیدند. اسامه بن لادن همانند بسیاری از جوانان عرب با اطلاع از وضعیت مسلمانان افغانی، به مشارکت در جهاد علیه کمونیست‌ها علاقه‌مند بود. اسامه بن لادن زمینه همکاری علاقه‌مندان از کشورهای مختلف را فراهم ساخت و وهابیت از این طریق به نحو جدی افغانستان وارد شد. او توانست تعداد

قابل ملاحظه‌ای رزمنده را برای جبهه‌های جهادی جلب و وارد افغانستان کند. رونالد جاکارد نویسنده فرانسوی به نقل از اسامه بن لادن در مورد اهمیت جهاد مقدس در افغانستان می‌نویسد: یک روز جهاد در افغانستان مساوی با هزار رکعت نماز در مسجد است (محمودیان، ۱۳۹۱: ۸۳). با پایان جنگ با شوروی در افغانستان، بسیاری از اعضای القاعده سلاح‌های خود را به سوی دولت‌های دیگر نشانه رفتند: عربستان سعودی، چین، مصر، ازبکستان، فیلیپین، روسیه، تاجیکستان، چین، تونس و غیره. القاعده حملات متعددی را ساماندهی کرد: در سال‌های ۱۹۹۲ در یمن، ۱۹۳۲ در سومالی، ۱۹۹۳ برای تخریب برج‌های تجارت جهانی که ناکام ماند، ۱۹۵۵ در ریاض، ۱۹۹۶ در طهران، حمله به سفارت‌های امریکا در تانزانیا و کنیا در ۱۹۹۸ و حملات انتحاری در ۱۱ سپتامبر از مهم‌ترین آنها می‌باشد (آشکار، ۱۳۸۴: ۷۲-۳۸). البته این فهرست توسط گروه‌های انشعابی از القاعده هر روز پررنگ‌تر می‌شود.

اولین نسل القاعده در سال ۱۹۹۸ به وجود آمد؛ بن لادن با صدور فتوای جهاد، آغاز جنگ با یهودیان و صلیبیون را اعلام کرد درحالی که نسل دوم القاعده چندین سال بعد، در سال ۲۰۰۳ ایجاد شد. در واقع با شروع حمله به افغانستان و عراق، رهبری مرکزی القاعده در افغانستان و پاکستان بود. گفتنی است که در این زمان گروه‌های جهادی القاعده به رهبری گروه‌هایی در عراق، یمن و مغرب عربی تشکیل شدند (المصطفی، ۲۰۱۴: ۵). پس از بن لادن /ایمن الظواهری رهبری القاعده را بر عهده گرفت که در این زمان تمرکز بر مناطق عربی (دشمن نزدیک) بیشتر از غرب (دشمن دور) صورت گرفت. ظهور نسل سوم بین سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۱ و با شروع اعتراضات بهار عربی آغاز شد (المصطفی، ۲۰۱۴: ۷-۶). نسل سوم القاعده از افغانستان به عراق و سوریه سرایت کرد.

داعش یعنی دولت اسلامی در عراق و شام؛ هدف از تشکیل خود را بازگرداندن خلافت اسلامی و اجرای شریعت می‌داند و عراق و شام را جایگاهی برای عملیات خود برگزیده است. برخی به آن به‌عنوان شعبه‌ای از شبکه القاعده نگرستند و برخی نیز آنرا گروهی مستقل که برای تشکیل یک کشور اسلامی تلاش می‌کند، تلقی کردند. در واقع پس از حمله امریکا به عراق، این کشور شرایط مساعد و جدیدی برای فعالیت نسل دوم القاعده در سال ۲۰۰۳ ایجاد کرد. بیانیه‌ها و اظهارنظرهای سران القاعده مثل بن لادن، ظواهری، سیف العدل و زرقاوی؛ جنگ در عراق را یک فرصت بی‌نظیر برای جنبش جهاد جهانی به منظور درگیر کردن و شکست امریکا و گسترش منازعه به کشورهای همسایه می‌دانند.

از نظر سران القاعده، جنگ در عراق دومین تحول مهم پس از یازده سپتامبر به بعد و «یک فرصت تاریخی برای تأسیس حکومت اسلامی» در منطقه است که سال‌ها منتظر آن بوده‌اند. حملات شورشی از می ۲۰۰۳ در عراق شروع شد؛ شواهد نشان می‌دهد که ائتلافی از اسلام‌گرایان خشونت‌طلب که عمدتاً از گروه «انصارالاسلام»، برخی عناصر «جنبش انصار السنه» و گروه «التوحید و الجهاد» زرقاوی می‌باشند، یک پایگاه عملیاتی برای القاعده در عراق تحت عنوان «القاعده در سرزمین‌های بین النهرین» را بوجود آورده‌اند. بدین‌سان، در ۲۷ دسامبر ۲۰۰۴ در یک نوار ویدئویی که از شبکه الجزیره پخش شد، بن لادن، زرقاوی را به‌عنوان معاون خود مورد تایید قرار داد و آن را امیر القاعده در عراق دانست (عباس زاده، ۱۳۸۹: ۱۶۴-۱۶۳).

همچنین، زرقاوی در سال ۲۰۰۶ میلادی در نوار ویدئویی ظاهر شد و تشکیل «شورای مشورتی مجاهدین» به رهبری عبد الله رشید بغدادی را اعلام کرد. باید توجه داشت که زرقاوی با تاکید بر اختلاف میان شیعه و سنی در منطقه، سعی در جذب افراد سنی به گروه خویش داشت. البته زرقاوی در همان ماهی که تشکیل این شورا را اعلام کرد کشته شد و ابوحمزه مهاجر به عنوان رهبر شبکه القاعده در عراق انتخاب شد. اواخر سال ۲۰۰۶ میلادی یک گروه نظامی تشکیل شد که دربرگیرنده همه شبکه‌ها و تشکیلات بنیادگرا در عراق بوده و علاوه بر اینکه مظهر و نماد اهداف این گروه‌ها بود، نامش نیز «دولت اسلامی عراق» به رهبری ابوعمر بغدادی است (Gerges, 2014: 339). پس از ابوعمر بغدادی، نوبت به ابوبکر بغدادی می‌رسد. از طرف دیگر، حضور القاعده در سوریه با ظهور و بروز «جبهه النصره» به فرماندهی ابو محمد جولانی اواخر سال ۲۰۱۱ میلادی آغاز شد و طولی نکشید توانایی‌های آن افزایش یافت و ظرف چند ماه به یکی از قوی‌ترین نیروهای جنگجو در سوریه تبدیل شد و با اعلام بیعت جبهه النصره با شبکه القاعده در افغانستان به رهبری ایمن ظواهری گزارش‌های اطلاعاتی و رسانه‌ای از ارتباط جبهه النصره با دولت اسلامی در عراق خبر داد و دولت اسلامی در عراق در سوریه نیز ادامه یافت. نهم آوریل سال ۲۰۱۳ میلادی ابوبکر بغدادی از طریق شبکه شموخ الاسلام؛ ادغام شاخه جبهه النصره با دولت اسلامی در عراق را با اسم «دولت اسلامی عراق و شام» داعش اعلام کرد و داستان داعش از اینجا شروع شد (Gerges, 2014: 340).

گروه‌های تکفیری به این موارد محدود نشده و هر روز اخبار جدیدی از شکل‌گیری یا گسترش این گروه‌ها در اقصی نقاط جهان اسلام به خصوص در مناطقی همچون یمن، عراق، افغانستان، سوریه، سومالی، لیبی که دولت مرکزی ضعیف شده یا دستخوش دگرگونی شده است، مخابره می‌شود. در ادامه پس از بررسی شباهت‌های اصول فکری این دو، به زمینه‌های

جامعه‌شناختی پیدایش داعش پرداخته می‌شود.

اصول فکری گروه‌های تکفیری جدید و خوارج

میان اصول فکری گروه‌های تکفیری جدید همچون القاعده، طالبان، بوکوحرام، داعش و مانند آنها با خوارج، شباهت‌ها و تفاوت‌هایی وجود دارد. همانطور که گروه‌های تکفیری جدید نیز شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارند. تمرکز این پژوهش بر شباهت‌هاست؛ هرچند این تمرکز به معنای نادیده گرفتن تفاوت‌ها نیست. مهمترین تفاوت آن است که خوارج اصل حکومت و وجود امام را منکر بودند. اما همانگونه که گفته شد، در خوارج اولیه همچون حروریه و ازرقه این مساله مورد تاکید بود اما در فرقه‌های بعدی خوارج از این تاکید دست کشیدند و دلیل آن نیز اقتضائات عملی بود. با این حال خوارج سهل‌ترین گروه در انتخاب امام بودند و حتی بردگان یا عجم می‌توانستند به امامت برسند، چنانچه در یکی از فرقه‌های خوارج یک ایرانی به نام رستم به امامت رسید. با این وجود شباهت‌های خوارج با فرقه‌های نوظهور تکفیری قابل توجه است. برخی از این شباهت‌ها عبارتند از:

نص‌گرایی افراطی و مخالفت با عقل‌گرایی: بعد از رحلت پیامبر (ص) و در پی گسترش مرزهای جغرافیایی اسلام از یک سو و همچنین پیدایش مسائل جدید و نیاز به پاسخ به این مسائل از سوی دیگر باعث تعدد قرائت‌ها از متن کتاب مقدس شد. خوارج به هیچ یک از مذاهب اهل سنت یا شیعه تعلق فکری نداشته و با دولت‌های برآمده از شیعه و سنی وارد ستیز شده‌اند؛ به جرأت می‌توان خوارج را دورترین فرقه در بهره‌مندی از ادله عقلی و استدلال‌های منطقی و نزدیکترین آنها به برداشت‌های قشری و سطحی از متن و نص دانست که همین ویژگی کاملاً در گروه‌های تکفیری جدید دیده می‌شود.

توجه نکردن به مقتضیات زمان و مقاومت در برابر تکثر: یکی دیگر از ویژگی‌های مشترک خوارج و گروه‌های تکفیری معاصر، عدم پذیرش تحولات و دگرگونی‌های جدید بوده است. با اذعان به ویژگی‌های این گروه‌ها، اگر آنها همگام با تحولات جامعه پیش می‌رفتند و به نوعی خویش را با تغییرات پیش آمده هماهنگ می‌ساختند، به احتمال زیاد چنین واکنش‌های سختی را در برابر دگرگونی‌ها اتخاذ نمی‌کردند. شاید به دلیل همین برداشت سنتی است که سلفی‌ها به خاطر وجود مفهوم توحید (وحدانیت خداوند) دموکراسی را محکوم می‌کنند (توره‌هامینگ، ۲۰۱۳: ۷).

جستجوی اتوپییایی (آرمانشهری) در گذشته: گروه‌های تکفیری خواهان بازگشت به صدر اسلام و بویژه دوران حکومت پیامبر (ص) هستند. این دوره با وجود کوتاه بودن، نفوذی عمیق در تحول بعدی نظریه سیاسی و اجتماعی اسلام داشت. خوارج نیز خواهان بازگشت به زندگی ساده زمان پیامبر (ص) بودند.

بی‌توجهی به مبانی فقهی: گروه‌های تکفیری با شعار بازگشت به سلف صالح در واقع در صدد کنار نهادن و حذف سنت دینی و فقهی جهان اسلام برای ارائه تفاسیر دلخواهانه از شریعت هستند. از همین‌رو علاوه بر خصومت شدید این گروه‌ها با تشیع، با دیگر فرقه‌های اهل سنت نیز روابط خوبی ندارند. همانگونه که خوارج در صدر اسلام می‌کوشیدند با بی‌اعتنایی به صحابه و مفسران، تفسیر قشری و سطحی خویش از دین را رواج دهند.

تکفیر گسترده دیگران: به نظر می‌رسد مهم‌ترین وجه شباهت خوارج با گروه داعش در تکفیر دیگران باشد. به عقیده آنها مذهب اصلی و قرائت نزدیک‌تر به اسلام نزد آنها بوده و همه مذاهب و حتی ادیان دیگر جهان در راه کفر به سر می‌برند. به همین علت بر آنان واجب است که سایر انسان‌ها را به راه راست بیاورند؛ ولو به زور هم که باشد. از نگاه گروه‌های تکفیری و خوارج گفتن شهادتین مصونیت از کفر نمی‌آورد و فرد با ارتکاب یک گناه کبیره به دایره کفر باز می‌گردد.

خشونت: تنگ کردن دایره مسلمانی در دوران خوارج باعث کافر شدن بسیاری شد که خونشان مباح بود. آنچه که امروزه در ایدئولوژی داعش مشاهده می‌شود دایره گسترده‌ای نیست. بدین‌سان، کشتار وسیعی که هر روزه در اقصی نقاط جهان توسط گروه‌های تکفیری شاهد هستیم، در همین راستا قابل ارزیابی است و این کشتارها باعث ارائه تصویری خشن از دین اسلام و مسلمانان در سراسر دنیا شده است. شاید در تاریخ اسلام این خوارج بودند که برای اولین بار مخالفان خود را به قتل رساندند. فرزندان و خانواده‌های مخالفان از منظر ایمان و کفر به اعتبار پدرانشان، همگی به جهنم در خواهند آمد. چون همه مردم را جایزالقتل می‌دانستند، شروع به غارت و کشتار کردند. در یک واقعه تاریخی، خوارج در بیرون از شهر خیمه زده بودند؛ در این هنگام یکی از صحابه پیغمبر با زنش می‌گذشت در حالی که آن زن حامله بود. از او خواستند که از علی (ع) تبری بجوید. او این کار را نکرد؛ به همین علت او را کشتند و شکم همسرش را نیز با نیزه دریدند. چرا که آنها را کافر می‌دانستند (مطهری، ۱۳۹۰: ۳۶).

علل جامعه‌شناختی پیدایش خوارج

در شکل‌گیری خوارج زمینه‌ها و عوامل اجتماعی مختلفی ذکر شده است. برخی بر زمینه‌های روحی و روانی و برخی نیز بر زمینه‌های محیطی و اجتماعی در ظهور خوارج تاکید دارند. از نظر محیطی و روانی، خوارج را افرادی می‌دانند که به دلیل زندگی در صحرا و بیابان، خوی صحراگردی و خشونت، صفت غالب و هویدای آنان شده و به‌عنوان یک خصلت شخصیتی در آنان باقی مانده است. چنین افرادی زندگی در طبیعت و خالی از قید و بندهای اجتماعی را بر یک زندگی محدود در چارچوب قوانین ترجیح می‌دادند و شاید به همین دلیل در جنگ صفین خود را مقید به دستورات امام علی (ع) نکردند و ویژگی آزادی‌طلبی و انعطاف‌ناپذیری آنان سبب شد که راه دیگری را جستجو نمایند (موسوی، ۱۳۹۰: ۱۲۰). همچنین، برخی بر عوامل فرهنگی پیدایش خوارج تاکید داشته‌اند. از این نظر بر فقر فرهنگی یا وجود فرهنگ انحرافی در میان آنان، به دلیل بیابان‌نشینی و عدم آشنایی آنها با مسائل علمی و عقلی اشاره می‌شود. در واقع ضعف مدنی و ناتوانی در زندگی شهری مسبب اصلی قلمداد می‌شود. بدین معنی افکار جاهلیت، تعصبات قومی، مصالح شخصی و امید، موفقیت به پیروزی در شرایط سخت در موضع‌گیری‌های آنان تاثیر زیادی داشته است (مرتضی عاملی، ۱۳۹۶: ۹۸). جماعت خوارج از دو قبیله بن تمیم و بنی‌بکر بودند که به اختلافات قومی خود با یمنی‌ها صبغه مذهبی پوشاندند و اگر به این دو قبیله، مردان بنی‌حنیفه نیز اضافه شوند می‌توان به این تعمیم خطر کرد که حادثه حکمیت، تمام قبایل شرق جزیره العرب را از علی (ع) جدا کرد و در سپاه علی (ع) کسی جز اهل کوفه که همه از قبایل یمنی بودند، بعلاوه تعدادی از قبایل کوچک و یاران خاص امام علی (ع) که شیعه نامیده شدند، باقی نماند. با توسل خوارج به خشونت و ایجاد اغتشاش امام ناگزیر از جنگ با خوارج شد (فیرحی، ۱۳۷۸: ۱۶۹).

در کنار عوامل متعددی که در پیدایش خوارج ذکر شده است، در این نوشتار بر دو عامل که به‌زعم نویسندگان از دیگر عوامل مهم‌تر است، یعنی از بین رفتن زندگی سنتی قبیله‌ای و پیدایش تکثر و تعدد قرائت‌ها از اسلام تاکید شده است؛ به عبارت دیگر می‌توان گفت خوارج و شورش آنها، واکنشی مبتنی بر هویت مقاومت در برابر پیدایش این شرایط جدید بوده است:

افول زندگی سنتی قبیله‌ای

قبیله، اساس اجتماع عرب جاهلی است و هر قبیله نماینده یک خاندان بوده و اجتماع مرکب از

چند خیمه را حی می‌گویند. مردم یک حی را قوم می‌نامند و مجموعه اقوامی که خویشاوند یکدیگرند، قبیله را شکل می‌دهند. مردم یک قوم از یک خون یا نیا بوده و از رئیس که معمولاً کهنسال‌ترین فرد قوم هست، تبعیت می‌کردند. بر این اساس جنگ و بسیاری از امور دیگر با فرمان رئیس قبیله انجام می‌گرفت (حتی، ۱۳۶۶: ۳۷) به لحاظ سلسله مراتب اجتماعی، جامعه قبیله‌ای در عصر جاهلی به سه طبقه اجتماعی تقسیم می‌شد:

الف- طبقه اصیل: این طبقه از همه فرزندان اصلی قبیله تشکیل می‌شد که رابطه خونی آنها را به یکدیگر متصل می‌کرد؛

ب- طبقه موالی: پیوستن این طبقه براساس نظام هم‌پیمانی و یا همسایگی به قبیله محقق می‌گردید؛

ج- طبقه بردگان و بندگان: اینان بردگانی سفیدپوست و یا سیاه‌پوست بودند که یا از بازار خریداری می‌شدند و یا اسیر جنگی بودند (سالم، ۱۳۸۰: ۳۳۶-۳۳۷).

به نظر می‌رسد شرایط سخت جغرافیای طبیعی جامعه عربی است که فرد را مجبور به عضویت در قبیله می‌سازد. چنین انسانی ناگزیر زندگی شبانی دارد و پیوسته در حال حرکت است و به همین دلیل جنگ، عنوان نهادی طبیعی را دارد که قبیله به راه می‌اندازد و فرد بدوی که به قبیله تعلق دارد، اگر بخواهد زنده بماند باید در آن مشارکت کند (آربری، ۱۳۷۷: ۳۳). نکته مهم این که جنگاوری و شجاعت از ویژگی‌های بادیه‌نشینان بود و به همین دلیل مرگ در میدان جنگ را افتخار دانسته و هیچ چیز بدتر از مرگ در بستر، آنان را خوار نمی‌کرد (سالم، ۱۳۸۰: ۳۴۶).

در نزد اعراب جاهلی، قبیله یک واحد سیاسی بود و انتساب به نیای مشترک عامل تجمع و وحدت قبیله قلمداد می‌شد. تعصب به منزله روح قبیله است و نشان‌دهنده دلبستگی بی‌قید و شرط فرد نسبت به افراد قبیله خود می‌باشد. به طور کلی عصیت قبیله به آن وضع که در صحرائشینان وجود دارد، از نوعی وطن‌پرستی افراطی حکایت می‌کند (حتی، ۱۳۶۶: ۳۸) و همین عصیت نسبت به قوم و قبیله بود که آنان را به یکدیگر مرتبط می‌ساخت. عصیت عبارت از آگاهی نسبت به پیوند مسئولیت مشترک و اتحاد میان کسانی است که از طریق رابطه خونی با یکدیگر پیوند داده می‌شوند (سالم، ۱۳۸۰: ۳۱۰-۳۰۹).

یکی از چشمگیرترین جنبه‌های سنت قبیله‌ای؛ اهمیت و اعتباری است که برای آزادی قائل می‌شود، به گونه‌ای که همه مردان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی مشارکت دارند و بدون اجماع، یعنی توافق اکثریت، کاری صورت نمی‌گیرد. محققان معاصر گهگاه این سنت را دموکراتیک

دانسته‌اند اما حقیقت این است که اگر مفاهیم امروزی این اصطلاحات را در نظر داشته باشیم، این سنت سیاسی نه تنها دموکراتیک که حتی آزادی‌محور نیز نبود. از یک سو، جایگاه و اعتبار آزادی در این سنت نه برخاسته از تمهیدات قانونی بلکه ناشی از غیاب دولت است و نگرش این سنت قبیله‌ای به شاهان و حکومت پادشاهی نیز دستخوش نوعی دوگانگی است. از سویی افراد قبیله در مقابل شاهان مقاومت می‌کنند و از سوی دیگر در برابر استبداد خویشاوندان قبیله‌ای تسلیم‌اند. خلاصه این که سنت قبیله‌ای نه فقط به آزادی در تقابل با حاکمان زورگو اهمیت می‌داد بلکه علاوه بر آن، خصلتی جمع‌گرایانه داشت و برای وحدت و اتحاد جمعی و همبستگی عمومی اهمیتی ویژه قائل می‌شد (کرون، ۱۳۸۹: ۱۵۰-۱۰۴). اگرچه میان آزادی قبیله‌ای و آزادی در مفهوم سیاسی مدرن تفاوت وجود دارد اما نمی‌توان منکر آزادی قبیله‌ای عرب در برابر حاکمان شد، آزادی‌ای که در شکل نوین حکومت مورد تهدید قرار گرفت. حکومت نوین ترکیب شگفت‌انگیزی از اصول اسلامی و شیوه‌های حکومتی امپراتوری‌های تازه فتح شده ایران و روم بود و تمام شهروندان را به تبعیت از خلیفه وادار می‌ساخت. با انتقال قدرت به بنی‌امیه و تبدیل تمام عیار خلافت اسلامی به سلطنت اسلامی این شکاف تشدید شد و مقاومت آنانی را به دنبال داشت که هنوز دل در گرو زندگی ساده، بی‌آلایش و غیرسلطانی قبیله‌ای داشتند. با بهره‌گرفتن از چارچوب نظری کاستلز می‌توان بر هویت مقاومت خوارج تاکید کرد. در واقع یکی از دلایل تکفیر دیگران توسط خوارج، گسترش و متنوع شدن جهان اسلام و به تبع آن افول زندگی سنتی قبیله‌ای بود. همان طور که اشاره شد گسترش اسلام با عصر فتوحات، ضمن ایجاد مسائل جدید فقهی مذهبی، راه را برای تغییر ساختار زندگی سنتی مسلمانان فراهم می‌ساخت. خوارج تمام‌قد به مبارزه با این تغییر برخاستند. آنها در این مبارزه از هر وسیله‌ای (حتی تکفیر مخالفان) برای جلوگیری از تغییر سبک زندگی خویش استفاده کردند. گرچه توفیق چندانی نصیبشان نشد و زندگی قبیله‌ای به زندگی مدنی به مقتضای مدنیت آن زمان تغییر یافت اما رسم تکفیر مخالفان میان مسلمانان همچنان پا برجا ماند.

ناسازگاری با شرایط متکثر جدید

اسلام بسان هر آیینی در آغاز سهل و ساده بود اما مسیری که مسلمانان در عمل در پیش گرفتند متفاوت شد و در اثر کشورگشایی‌های پرشتاب، برخورد با دیگر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها و از همه مهم‌تر انگیزه‌های پیدا و پنهان سیاسی بر پیچیدگی اوضاع افزوده شد و از رهگذر همه اینها

انشعاب‌های پی در پی رخ داد و گروه‌ها و محفل‌های متعددی متولد شدند و هر کدام راهی را در پیش گرفتند (صابری، ۱۳۸۳: ۱۵). هر یک از فرقه‌های اسلامی برداشت و تلقی مشخصی از دین و اصول آن دارند و گاه این برداشت‌ها، باعث تفاسیر خاصی می‌شد که در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند اما نباید از یاد برد که دادن صفت «فرقه اسلامی» به هر یک از این برداشت‌ها لزوماً به معنی آن نیست که این فرقه معادل اسلام است و تصویری که از دین به دست می‌دهد نیز یگانه تفسیر ممکن برای دین باشد؛ بنابراین شاید منطقی به نظر رسد که گفته شود مقصود از فرقه‌های «اسلامی»، هر گروهی است که در محیط مسلمانان و با نظر به باوری از باورهای مسلمانان شکل گرفته باشد و ترسیمی خاص از این باور به دست دهد، خواه این باور واقعا درست باشد و خواه نادرست (صابری، ۱۳۸۳: ۲۰). کوتاه سخن آنکه اطلاق فرقه اسلامی بر خوارج یا داعش به معنای تایید برداشت آنها از اسلام نیست.

از سوی دیگر همزمان با رخ نمودن و توسعه یافتن اختلاف‌نظرهای کلامی و اختلاف در اهداف و رویکردهای سیاسی - اجتماعی، گسترش فتوحات و آمیزش مسلمانان با دیگر ملت‌ها، راه را بر ظهور شبهه‌ها گشود و زمینه را برای اثرپذیری‌ها هموار ساخت و در کنار آن، وجود مخالفت‌های سیاسی نیز گاه چاره‌ای جز آن ندید که در قالب شبه‌افکنی‌های دینی یا فرقه‌های کلامی چهره نشان دهد. این گونه بود که در جامعه اسلامی فرقه‌هایی یکی پس از دیگری و هر کدام با زمینه‌ها، اهداف و برداشت‌های متفاوت شکل گرفت و عوامل فراوان پیچیده و تودرتویی در پیدایی، دگرگونی، ادامه حیات و یا افول این فرقه‌ها نقش آفرید (صابری، ۱۳۸۳: ۲۱).

لازم به ذکر است که اسلام هیچ‌گاه با اختلاف‌نظر مخالف نبوده است؛ اما آنچه که اسلام با آن مخالفت می‌کند چیزی است که این تعدد مذاهب و فرقه‌ها را به شکلی منفی در مسیر تاریخی مسلمانان قرار داده است. حتی در برخی مواقع وارد جدال‌هایی بی‌ثمر و نفرت‌انگیز و غیراخلاقی شده است. همچنان که در دوره‌های طولانی و تاریخی شاهد بوده‌ایم که باب تکفیر و تفسیق بین مسلمانان گشوده شده و به درگیری‌های گسترده‌ای انجامیده که حاصلش اشک و خون، پراکندگی و از دست دادن جایگاه تمدنی مطلوب است (میرآقایی، ۱۳۸۶: ۲۸-۲۵). تعداد فرقه‌ها و نحله‌هایی که در تاریخ تمدن اسلامی شکل گرفته‌اند از هزاران فزون است.

در چنین شرایط نوینی که جامعه اسلامی قرار گرفته بود می‌توان کنش خوارج که دل در گرو قبیله‌نشینی داشتند را فهم کرد. از نظر قبیله‌نشینان، جامعه به لحاظ فرهنگی یکدست و همگون است و همه اعضای آن دل‌بسته ارزش‌های همسان‌اند. هر یک از جامعه قبیله‌ای از این لحاظ

همچون دیگری است. پس از عصر فتوحات، جامعه اسلامی دیگر نمی‌توانست بر همین مبنا اداره شود. اهمیت این تحول در این نکته نهفته است که همه این مسائل نشانه گذار از جامعه قبیله‌ای به جامعه‌ای پیچیده‌تر و متکامل‌تر بود. اکنون تنوع، امری اجتناب‌ناپذیر بود. برای خوارج این امر پذیرفتنی نبود. آنان با کافر خواندن همه مخالفانشان یا به عبارت دیگر، با این ادعا که فقط خودشان مومنان راستین‌اند، امیدوار بودند جامعه‌ای اسلامی را شکل دهند که به همان اندازه قبیله‌هایی که از آن برخاسته بودند، یکدست و فاقد تنوع باشد (کرون، ۱۳۸۹: ۶۵۱). از همین رو بسیاری دلیل اصلی پیدایش خوارج را ناسازگاری آن با شرایط جدیدی که ساختار سنتی جامعه را مورد تهدید قرار می‌داد، می‌دانند. باید اضافه کرد که این تغییر شرایط، معلول گسترش مرزهای اسلام به کشورهای دیگر بود. از این رو، حرکت خوارج نماینده‌گرایی بود که این تغییر را بر نمی‌تافت و سعی داشت در برابر آن واکنش نشان دهد. به عبارت دیگر این گروه؛ از اوضاع اجتماعی پیش آمده پس از گسترش فتوحات، ناآرامی‌ها، نگرانی‌ها و نیز توزیع نادرست ثروت و همچنین از انشعاب‌ها و اختلاف‌هایی که میان مسلمانان روی می‌داد، ناخشنود بودند. آنان به جامعه‌ای آرمانی می‌اندیشیدند که عدل مطلق به آن حکم‌فرما و از فاصله‌ها و نزاع‌های طبقاتی به دور باشد. این گروه به انتساب مطلقاً آزاد امام اعتقاد داشتند و هیچ شرطی برای امام در فرض ضرورت انتخاب او قائل نبودند. این رویکرد آرمان‌گرایانه افراطی، صاحبانش را به نوعی ایستایی فکری و تعصب کشاند و زمینه را برای رخ نمودن گرایش‌های تندروانه در میان آنان فراهم ساخت. جنبش خوارج همچنین نماینده روح تمرد و سرپیچی از حکومت مرکزی است که به طور سنتی بر قبایل حکم‌فرما بوده است (کرون، ۱۳۸۹: ۳۲۰).

شبهه همین روند، امروزه در جهان اسلام تداوم دارد. ایدئولوژی‌های متفاوت با عملکردهای مختلف در اسلام آمیخته شده‌اند. بویژه موضوع قدرت و رابطه آن با ایدئولوژی با بحثی که درباره نقش اسلام در درون جوامع اسلامی در جریان است، ارتباط مستقیم دارد. این بحث آشکارا به قدرت و کسانی که آن را در دست دارند و به کار می‌برند، مربوط می‌شود. در داخل بسیاری از جوامع اسلامی، اسلام به عنوان یک ایدئولوژی برای سلب مشروعیت از ساختار قدرت موجود و به مبارزه طلبیدن آن به کار گرفته می‌شود؛ اما صاحبان قدرت نیز از آن در جهت مشروعیت بخشیدن به وضعیت خود و همیشگی ساختن آن استفاده می‌کنند (هانتر، ۱۳۸۰: ۳۹-۳۸).

تحلیل پیدایش گروه‌های تکفیری جدید

از بین رفتن زندگی سنتی به واسطه دنیای مدرن

مواجهه سنت و تجدد مهمترین چالشی است که از بدو مواجهه جهان اسلام با و غرب جدید رخ نموده است. بسیاری از آرمان‌های غربی فردگرایی، لیبرالیسم، قانونمندی، حقوق انسانی، برابری، حکومت قانون، بازار آزاد، جدایی مذهب از حکومت، کنفوسیوس، بودائی، هندو یا ارتدکس اغلب در فرهنگ‌های اسلامی چندان جایی ندارد (هانتز، ۱۳۸۰: ۱۰). زمانی که امواج تجددگرایی آرام‌آرام به سواحل دارالاسلام رسید، زندگی سنتی مسلمانان را به نحو بنیادین با پرسش و تانی روبرو ساخت. طولی نکشید که گرایش‌های تجددخواهانه به وجود آمد و گسترش یافت؛ در نهایت چنین گرایشی را می‌توان در زمینه خوددین مشاهده کرد (نصر، ۱۳۸۶: ۲۶). در کنار این عوامل، از هم پاشیدگی و زوال عثمانی در رویارویی با امپریالیسم اروپایی عکس‌العمل‌های اصلاح‌طلبانه‌ای را در طول قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ایجاد کرد و اندیشمندان دینی را که مخالف استعمار بودند، به تامل وادار ساخت (عنایت، ۱۳۹۶: ۱۳). با هجوم این اندیشه‌ها به عرصه زندگی مسلمانان و به تاراج بردن ثروت زیرزمینی آنان توسط دول غربی، واکنش‌هایی در مخالفت با آنها آغاز شد. اما دهه ۱۹۷۰ نمایانگر آغاز مرحله جدیدی در تاریخ اسلام است. نفوذ سیاسی-اقتصادی غرب در بسیاری از کشورهای اسلامی و تضعیف شدن مسلمانان و از بین رفتن اقتدار و شوکت دیرینه امت اسلامی توسط استعمارگران غربی و عوامل غرب‌زده داخلی آنان باعث شد تا جنبش‌های استقلال‌طلبانه در گوشه و کنار جهان اسلام آغاز شود (سالار، ۱۳۸۳: ۱۱۳). در مواجهه با این چالش‌ها برخی به نفی اسلام و کنار گذاشتن سنت و تجددگرایی محض روی آوردند؛ گروهی تلاش کردند میان محسنات سنت و تجدد پیوند برقرار کرده و به سازگاری سنت و مدرنیته دست یازند. اما در نقطه مقابل، عده‌ای کوشیدند با یک نگاه تنگ‌نظرانه و با نفی آموزه‌های تجدد، هرگونه تلاش برای تبدیل زندگی سنتی به زندگی مدرن را با خشونت و با مدد از حربه تکفیر ناکام بگذارند. به عبارتی گروه‌های تکفیری جدید در جهان اسلام، برای بسیج مردم در برابر ارزش‌های تمدن غرب و لزوم مبارزه در مقابل آنها چیزی بهتر از ایدئولوژی مذهبی نیافتند. شاید دلیل اصلی کسانی که برخورد بین جهان اسلام و دنیای غرب را اجتناب‌ناپذیر پیش‌بینی می‌کنند، بر کیفیت خاص اسلام، بویژه در هم آمیختگی قلمروهای روحانی و دنیوی آن و ناسازگاری ذاتی آن با ایدئولوژی سیاسی سکولار و لیبرال غرب استوار است. اسلام‌گرایان معتقدند که اسلام خصلتی یکتا و فراگیر دارد. آنها دیدگاهی را که از جامعه

آرمانی اسلامی دارند، برشالوده آرمانشهری اسلامی که مدعی‌اند در دوره حکومت پیامبر (ص) در مدینه وجود داشت، ساخته‌اند (هانتر، ۱۳۸۰: ۵۱).

در واقع همانگونه که رشد قلمروی اسلام و پیدایش افق‌های تازه سبب تحول زندگی قبیله‌ای به زندگی مدنی گردید و این امر با مخالف خوارج روبرو شد، آشنایی مسلمانان با تمدن جدید غرب و پذیرش سبک نوینی از زندگی با مخالفت تکفیری‌ها روبرو شده است. هرچند بسیاری از آنچه که در زندگی سنتی وجود داشته، لزوماً احکام دین نیستند و به زندگی اجتماعی مردم ارتباط دارند اما گروه‌های تکفیری به محض قدرت گرفتن، بسیاری از آنچه را که به سبک زندگی مدرن متعلق است را سرکوب می‌کنند. از همین روست که در مناطق تحت سلطه این گروه‌ها، تحصیل زنان ممنوع و برده‌داری آزاد می‌شود. به عبارت دیگر ظهور گروه‌های تکفیری مانند داعش با قرائتی نص‌گرایانه و ظاهری از متن مقدس، معلول مقاومت برای حفظ سبک زندگی سنتی‌ای است که از نظر آنان در زیر چرخ‌های تمدن غرب در معرض فراموشی قرار دارد.

ناسازگاری با شرایط متکثر جدید

از سوی دیگر پیدایش گروه‌های تکفیری جدید مانند داعش، واکنشی به شرایط جدید جهان اسلام است. از دید این گروه‌ها، شرایط فعلی کشورهای اسلامی از اسلام اصیل فاصله گرفته و باید دوباره به عهد آرمانی صدر اسلام بازگردد. باید توجه داشت که حقیقت اسلام گسترده است و مانند دریایی است که هر کس می‌تواند به هر میزان از آن ماهی صید کند. اسلام، همچون تمام ادیان بزرگ، گنجینه‌ای از ارزش‌ها، نمادها و عقایدی است که می‌توان از دل آنها یک خط‌مشی سیاسی و برنامه اجتماعی برای دنیای معاصر استخراج کرد. بنابراین پاسخ این پرسش که چرا این یا آن برداشت به اسلام نسبت داده شده، نه در دین یا متون آن بلکه در نیازهای معاصر کسانی که اسلام سیاسی را مطرح می‌کنند، نهفته است. این نیازها روشن و به اندازه کافی عرفی هستند: (احمد و دونان، ۱۳۸۴: ۲۱۵).

نکته شایان ذکر اینکه اسلام هیچ‌گاه درب خود را بر روی هر آنچه نیاز داشته، نبسته است. این بسیار ارزشمند است که اسلام هیچ راهی را که مقارن با هر شکلی از توسعه باشد را مسدود نکرده و اشتیاق زیادی دارد تا خود را با آنچه که برای پیشرفت نوع بشر در همه جنبه‌های زندگی نیاز دارد، وفق دهد (Hoballa, 2005: 10). اما باید توجه داشت که ظهور جنبش‌های تندرو در جهان اسلام که با نام بنیادگرایی خوانده می‌شوند؛ حکایت از واکنشی شدید و سخت به قرائت‌های

گونگون از اسلام دارد. بنیادگرایی که امروزه در دنیای اسلام وجود دارد نه فقط غرب (همان دشمن دور از نظر بن لادن) را هدف قرار داده است بلکه در این میان کشورهای عربی و جهان اسلام را هم دشمن نزدیک می‌داند. به عبارتی دیگر بنیادگرایی، جوامع امروزی را جوامع جاهلی می‌داند گرچه برخی از آنها خودشان را منتسب به اسلام می‌دانند. از دید آنها، دعوت اسلامی باید به اصل توحید و بویژه باید به اصول اساسی اسلام تعلق یابد. در این رابطه آنچه موجب نگرانی بنیادگرایان شده این است که ملت‌های شرقی و در میان آنها ملت‌های اسلامی، از فرهنگ و سیاست غربی تقلید می‌کنند (موصلی، ۱۳۸۸: ۸۵).

در اینجا نیز می‌توان زمینه‌های هویت مقاومت را مشاهده کرد. جامعه مسلمانان در عصر حاضر بواسطه مواجهه سنت و تجدد با قرائت‌های متعدد و متکثری از اسلام روبرو شده که بعضاً این قرائت‌ها با روایت سنتی از اسلام همخوانی ندارد، واکنش جنبش‌های تکفیری که دل در گرو یک قرائت ثابت، لایتغیر و یکسان از اسلام دارند، واکنشی خشن و سختگیرانه است و به مقاومت در برابر این تغییر به شدیدترین شکل ممکن دست زده‌اند.

شباهت زمینه‌های پیدایش خوارج و گروه‌های تکفیری جدید

شباهت‌های خوارج و گروه‌های تکفیری جدید چون داعش تنها در اصول فکری نیست بلکه در زمینه‌های پیدایش هم اشتراک دارند. همانگونه که استدلال شد جنبش خوارج، جنبشی است که در واکنش به افول زندگی قبیله‌ای و سادگی و آزادی آن و با هدف مقاومت در برابر قرائت‌های متکثر و متعددی شکل گرفت که بعد از فتوحات و با گسترده شدن قلمرو سرزمینی اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. گسترش خوارج به شکل یکنواخت نبود، به‌عنوان مثال مردم بصره بیش از کوفه به خوارج دلبستگی نشان دادند که دلیل آن را باید در قوی‌تر بودن مناسبات قبیله‌ای و ساده‌تر بودن زندگی در بصره دانست. بعدها نیز در مناطقی مانند سیستان که دورترین منطقه به لحاظ نفوذ و اقتدار خلیفه بود، رواج یافت. همین بسترها و زمینه‌ها نیز هم اکنون مهیا شده است. رشد شدید مدرنیزاسیون، توسعه شهرها، افزایش سطح سواد، بالا رفتن میزان شهرنشینی، مطالبه حقوق بیشتر برای زنان، درخواست به‌روزرسانی و تطبیق احکام با شرایط روز و گسترش اسلام در سرتاسر گیتی؛ شرایط تقریباً مشابهی را پدید آورده است. جنبش‌های تکفیری همچون داعش در آرزوی روزگار سادگی و عهد بسیطی که پیش از مدرن شدن دنیای مدرن وجود داشت، دست به شورش در برابر تمام تکثرها و تنوع‌ها و رنگارنگی‌های نوین زده‌اند و در این شورش همچون

خوارج به خشونت، قشری‌گری و تکفیر متوسل شده‌اند. مناطقی که تحت سلطه داعش درآمده است همچون مناطق تحت سلطه خوارج یا مناطقی است که هنوز ساختار سیاسی ساده قدیمی حاکم است هر چند در معرض تغییر قرار دارد و یا آنکه اقتدار دولت مرکزی در آن ضعیف است. سومالی، عراق، سوریه، افغانستان، نقش بصره و سیستان دنیای کهن را برای خوارج جدید بازی می‌کنند.

نتیجه‌گیری

از نگاه *امانوئل کاستلر* بنیادگرایی دینی که یک جنبش از نوع هویت مقاومت است، نمونه‌هایی از چیزی هستند که او حذف "حذف کنندگان" به دست "حذف شدگان" می‌نامد یعنی ساخت هویت دفاعی در قالب ایدئولوژی‌ها و نهادهای مسلط از طریق واژگون‌سازی قضاوت ارزشی آنها و در عین حال تقویت حد و مرزها و خطوط تمایز. در این مورد مساله ارتباط دو سویه این هویت‌های حذف‌شده -حذف کننده مطرح می‌شود (کاستلر، ۱۳۸۵: ۲۶). بنیادگرایی از نظر او بر ساختن هویتی برای یکسان‌سازی رفتار فردی و نهادهای جامعه با هنجارهایی است که برگرفته از احکام خداوند هستند و تفسیر آنها بر عهده مرجع مقتدری است که واسطه خدا و بشریت است. بنیادگرایی دینی در تمامی طول تاریخ بشر وجود داشته است اما در سال‌های پایانی این هزاره، به عنوان منبع هویت، به طور اعجاب‌آوری نیرومند و اثرگذار جلوه می‌کند (کاستلر، ۱۳۸۵: ۳۰). بر اساس یافته‌های این پژوهش و با فاصله گرفتن از کلیشه‌های موجود و بر اساس تحلیلی جامعه‌شناختی؛ می‌توان استدلال کرد که هم جنبش خوارج و هم گروه‌های تکفیری مانند داعش، شکلی از بنیادگرایی دینی و در قالب نوع دوم از انواع هویت‌ها، که هویت مقاومت است قابل تبیین می‌باشد.

مشهورترین دیدگاه آن است که خوارج را فرقه‌ای می‌دانند که در نیمه قرن نخست هجری و به طور دقیق در جنگ صفین پدید آمد. جماعت خوارج از دو قبیله بنی تمیم و بنی بکر بودند که اختلافات قومی خود با یمنی‌ها را صبغه مذهبی پوشاندند. مهمترین اصول فکری و رفتاری خوارج عبارتند از: برداشت انحصاری از توحید، نگاه متفاوت به مساله امامت و رهبری جامعه که یا به انکار این اصل می‌انجامید یا به تخفیف آن، کافر دانستن و تکفیر سهل و سریع دیگر مسلمانان، نص‌گرایی افراطی و مخالفت با عقل‌گرایی و خشونت. همین اصول فکری و رفتاری را در منش و روش گروه‌های تکفیری همچون داعش می‌توان دید.

در این نوشتار در کنار عوامل متعددی که در پیدایش خوارج ذکر شده است، بر دو عامل جامعه‌شناختی که به‌زعم نویسندگان از دیگر عوامل مهمتر است، یعنی از بین رفتن زندگی سنتی قبیله‌ای و پیدایش تکثر و تعدد قرائت‌ها از اسلام تاکید شده است؛ به عبارت دیگر می‌توان گفت خوارج و شورش آنها، واکنش و مقاومتی در برابر پیدایش شرایط جدید بر اساس توجه نکردن به مقتضیات زمان و مقاومت در برابر تکثر بوده است. جهان اسلام به‌واسطه فتوحات، متنوع و متعدد شده بود اما خوارج هنوز دل در دنیای ساده، یکدست و سنتی قبیله‌ای داشتند. گسترش خوارج به شکل یکنواخت نبود، به‌عنوان مثال مردم بصره بیش از کوفه به خوارج دلبستگی نشان دادند که دلیل آن را باید در قوی تر بودن مناسبات قبیله‌ای و ساده‌تر بودن زندگی در بصره دانست. بعدها نیز در مناطقی مانند سیستان که دورترین منطقه به لحاظ نفوذ و اقتدار خلیفه بود، رواج یافت.

شبه همین روند، امروزه در جهان اسلام تداوم دارد. ایدئولوژی‌های متفاوت که دارای عملکردهای مختلف هستند، با اسلام در هم آمیخته شده‌اند. به نظر می‌رسد که پیدایش گروه‌های تکفیری جدید مانند داعش، واکنشی به شرایط جدید جهان اسلام باشد. از دید آنها این شرایط فعلی کشورهای اسلامی از اسلام اصیل فاصله گرفته و باید دوباره به عهد آرمانی صدر اسلام بازگردد. آنها به مقاومت در برابر تکثر و تنوع پدید آمده به‌واسطه جهانی شدن و نیز دلبستگی به حیات سنتی و بی‌اعتنایی به حیات مدنی نوین اهتمام دارند. باید توجه داشت اسلام همچون تمام ادیان بزرگ، گنجینه‌ای از ارزش‌ها، نمادها و عقایدی است که می‌توان از دل آنها یک خط‌مشی سیاسی و برنامه اجتماعی برای دنیای معاصر استخراج کرد، بنابراین پاسخ این پرسش که چرا این یا آن برداشت به اسلام نسبت داده شده، نه در دین یا متون آن بلکه در نیازهای معاصر مسلمانان نهفته است.

مناطقى که تحت سلطه داعش درآمد است همچون مناطق تحت سلطه خوارج یا مناطقی است که هنوز ساختار سیاسی ساده قدیمی حاکم است، هر چند در معرض تغییر قرار دارد و یا آنکه اقتدار دولت مرکزی آن ضعیف است. سومالی، عراق، سوریه، افغانستان، نقش بصره و سیستان دنیای کهن را برای خوارج جدید بازی می‌کند. بطور خلاصه می‌توان گفت گروه‌های تکفیری، همچون داعش هم به لحاظ اصول فکری، هم به لحاظ زمینه‌های پیدایش و هم به لحاظ مناطقی که تحت سلطه گرفته‌اند، با گروه خوارج قرابت و شباهت دارند.

منابع

الف - فارسی

- آریبری، آج، (۱۳۷۷)، *تاریخ اسلام*، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- آشکار، ژیلبر، (۱۳۸۴)، *جدال دو توحش؛ ۱۱ سپتامبر و ایجاد بی‌نظمی نوین جهانی*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: اختران.
- ابوزهره، محمد، (۱۳۸۴)، *تاریخ مذاهب اسلامی*، ترجمه علیرضا ایمانی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- احمد، اکبر و هاستینگز دونان، (۱۳۸۴)، *اسلام و جهانی شدن و پست مدرنیته*، ترجمه مرتضی بحرانی تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- المصطفی، حمزه و عبدالعزیز الحیص، (۲۰۱۴)، *سیکولوجیا داعش، متدی العلاقات العربیه و الدولیه*.
- برزگر، ابراهیم، (۱۳۹۳)، «مجرای فهم تکفیری‌ها: مشابهت‌های تکفیری‌ها با خوارج»، *فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست*، سال دوم، زمستان، شماره ۷.
- بهمنی، جواد، (۱۳۵۸)، *خوارج پیوریتین‌های اسلام*، تهران: انتشارات عطایی.
- پاکتچی، احمد، (۱۳۸۵)، «نظام قبیله‌ای و خاستگاه خوارج نخستین»، *پژوهشنامه علوم انسانی*، شماره ۵۲.
- پور امینی، محمد باقر، (۱۳۹۲)، *تافته جدا بافته نقد جریان‌های سلفی وهابی*، تهران: انتشارات کانون اندیشه جوان.
- حتی، خلیل فیلیپ، (۱۳۶۶)، *تاریخ عرب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات آگاه.
- سالار، محمد، (۱۳۸۳)، «غرب و بیداری اسلامی»، *فصلنامه اندیشه انقلاب اسلامی*، شماره ۱۰.
- سالم، عبدالعزیز، (۱۳۸۰)، *تاریخ عرب قبل از اسلام*، ترجمه باقر صدری نیا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم، (۱۳۶۲)، *الملل و النحل*، سید محمد رضا جلالی نائینی، جلد اول، تهران: انتشارات اقبال.
- صابری، حسین، (۱۳۸۳)، *تاریخ فرق اسلامی*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهی.
- عباس زاده فتح آبادی، مهدی، (۱۳۸۹)، *القاعده پس از یازده سپتامبر (با تاکید بر عراق)*، *فصلنامه سیاست*، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۲.
- عنایت، حمید، (۱۳۶۳)، *سیری در اندیشه سیاسی عرب (از حمله ناپلئون به مصر تا جنگ*

- جهانی اول)، چاپ اول، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- فیرحی، داوود، (۱۳۷۸)، قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام (دوره میانه)، تهران: انتشارات نی.
- کاستلز، امانوئل، (۱۳۸۵)، عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ؛ جلد دوم قدرت هویت، حسن چاوشیان، چاپ پنجم، تهران: طرح نو.
- کامرانی، حسن، (۱۳۸۲)، تکثر ادیان در بوته نقد (نگاهی جامع به بحث پلورالیسم دینی)، تهران: ناشر دفتر نشر معارف.
- محمودیان، محمد، (۱۳۹۱)، «تاثیر اندیشه‌های نو سلفیسم بر روند فکری ایدئولوژیک القاعده»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هفتم، شماره ۳.
- مرتضی عاملی، سید جعفر، (۱۳۶۳)، «پیدایش خوارج»، مجله نور علم، شماره ۳.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۹۰)، سیری در سیمای ائمه اطهار (ع)، تهران: انتشارات صدرا.
- مفتخری، حسین، (۱۳۸۵)، خوارج در ایران، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران (انتشارات باز).
- موسوی، سید احمد، زنگی آبادی، فخری، علیرضا رحیمی، (۱۳۹۰)، «بررسی تاریخی خوارج ازارقه»، فصلنامه تاریخ پژوهی (مجله انجمن علمی تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد)، شماره ۴۶ و ۴۷.
- موصللی، احمد، (۱۳۸۸)، مبنای نظری بنیادگرایی، ترجمه محمدرضا آرام و علیرضا نظری، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- میرآقایی، جلال الدین، (۱۳۸۶)، تعدد مذاهب، تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
- نصر، حسین، (۱۳۸۶)، اسلام سنتی در دنیای متجدد، ترجمه محمد صالحی، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
- نهج البلاغه
- هانتر، شیرین، (۱۳۸۰)، آینده اسلام و غرب، برخورد تمدن‌ها یا همزیستی مسالمت‌آمیز، مترجم همایون مجد، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.

ب- انگلیسی

- Gerjes, F.A, (2014), "ISIS and the Third Wave of Jihadism", CURRENT HISTORY.
- Hoballa, M, (2005), *Islam and Modern Values*, Massachusetts Avenue.N.W, Washington.D.C
- Hamming, T, (2013), "Politicalization of the Salafi Movement: The Emergence and Influence of Political Salafism in Egypt", *International Affairs Review*, Vol. 23, No. 1.

Archive of SID